

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الأرضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف

بحث در این بود که یک ادله شرعی‌ای وجود دارد که آن ادله شرعی‌ه‌ کأنّ به طور مطلق یا مطلق سیره‌ها را ممکن است بگوئیم ردع می‌فرماید و یا یک صنف خاصی از سیره‌ها را به صورت عمومی ردع می‌کند.

یکی از آن ادله‌ای که اینچنین است آیات ناهیه عن العمل بغير العلم، عن العمل بالظنّ است که گفته می‌شود این ادله در حقیقت اتکاء به طرق ظنّیه را به طور مطلق ردع کرده است چون طرق ظنّیه علم نمی‌آورد پس بنابراین اتکاء به آنها اتکاء به غیر علم است، اتکاء به مظنّه است پس آنها را ردع کرده است.

برای پاسخ از این استدلال در کتب اصولیه پاسخ‌های فراوانی داده شده است که برخی از آنها اینجا ذکر می‌شود.

«قد ناقش الأصوليون في رادعية هذه الأدلة بوجوه عديدة، نذكرها على وجه الاختصار، و هي:

المناقشة الأولى: اختصاص تلك الأدلة بالامور الاعتقادية»

جواب اولی که عده‌ای داده‌اند که منهم میرزای قمی صاحب قوانین قدّس سرّه است این است که این آیات مربوط به اصول دین است یا امور اخروی است نه مربوط به امور دنیوی و احکام شرعیه و امثال ذلك.

«انّ النهی المذكور ناظر الى اتّباع غير العلم في الأصول الاعتقادية و أجنبي عن اتّباعه في الأحكام الشرعية؛ لشهادة سياقها بالاختصاص.» دلیل بر اینکه اختصاص به امور اعتقادیه دارد چیست؟ لشهادة سیاق این آیات به اختصاص داشتن به آن اصول عقائديه.

خب حالا این در صفحه قبل آیه شریفه «لا تقفُ ما ليس لك به علم» آدرس داده شده است سوره اسراء آیه ۵۵، این قرآنی که ما داریم چنین آیه در سوره آیه ۵۵ در آن نیست. آیه ۵۵ این است «و ربك أعلم بمن في السموات و الأرض و لقد فضلنا بعض النبيين على بعض و آتينا داود زبوراً» این آدرس اشتباه است، در ذهن من این بود که شاید آیه ۳۶ باشد و آیه ۳۶ هم ظاهراً نیست.

س: بله آیه ۳۶ است.

ج: بله آیه ۳۶ است درست است.

«و لا تقفُ ما ليس لك به علم إنّ السمع و البصر و الفؤاد كلّ اولئك كان عنه مستولاً» خب این آیه همینطور که روشن است این آیه شریفه این جواب در آن ناتمام است، «لا تقفُ ما ليس لك به علم إنّ السمع و

البصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسئولاً» چه سیاقی دارد که بگوییم برای امور آخرتی است؟ خب نسبت به امور دنیوی هم همینطور است. یعنی «إِنَّ السَّمْعَ كَانَ مَسْئُولًا» آهنگ حرام را گوش کند، غیبت گوش کند...  
س: آیات قبل و بعدش.

ج: قبل و بعدش «أوفوا الكيل إذا كلتم وزنوا بالقسطاس المستقيم» آن هم که راجع به امور دنیوی است، آیه بعدش هم «و لا تمش فی الأرض مرحاً» با تکبر و با تجبر اینها روی زمین راه مرو. پس همه اینها این سیاق نه سیاق آیه قبلش، نه آیه بعدش و نه خود آن چیزهایی که در این آیه ذکر شده است ... بله بعضی از این آیات ممکن است که بگوییم در سیاق آیات قیامت است مثل همان آیه دیگر که آنجا داریم که سوره مبارکه نجم آیه بیست و هشتم،

س: از سیاق می توان طوری استفاده کرد برای جواب دادن به ...

ج: حدّ اقل این است که گاهی ممکن است سیاق مانع از ظهور بشود در اطلاق.  
آنجا این است «فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ وَ كَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مَن بَعَدَ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَ يَرْضَىٰ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ يَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْاُنْتَىٰ وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِّنْ عِلْمٍ» این یک امر امور شرعی و اینها نیست، امور اعتقادی است که می گویند ملائکه بعضی هایشان از جنس اُنات هستند «و ما لهم به من علم» اینجا اصلاً سیاق هم نیست، ضمیر دارد بر می گردد «إِن يَتَّبِعُوا إِلَّا الظَّنَّ وَ إِن الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»

س: ...

ج: کلی که نیست، إِنَّ الظَّنَّ مقدّمات حکمت می خواهد، اطلاق است اینها.

س: لای لا تغنی من الحقّ شیئا چه؟ نکره در سیاق نفی است.

ج: بله، همه ظنّها لا یعنی؟ باید مقدّمات حکمت در آن به کار ببرد، یا اینکه نه باز هم حقّ هم همینطور است حقّ هم جنس است. پس هر حقّی چه در امور اصول دین، چه در فروع دین، چه در موضوعات چه در احکام هم باید آن ظنّ را اطلاق در آن جاری کنیم و هم حقّ را باید اطلاق در آن جاری کنیم.

آن وقت اینجا میرزای قمی رضوان الله علیه می فرماید به خاطر سیاق نمی توانیم اطلاق در آن جاری کنیم. نه، انّ الظنّ لا یعنی من الحقّ شیئا یعنی ظنّ نسبت به این امور غیبی اینچنینی که ملائکه چطور است و فلان ... و امثال ذلک و امور پشت پرده و غیر، اینها لا یعنی من الحقّ شیئا، از حقّ در همین باب. اما در اینکه حکم خدا چیست، واجب است یا حرام است، یا در احکام شرعیه یا در موضوعات خارجیه اینها را هم به مظنه نمی شود عمل کرد این اطلاق شامل آنها نمی شود.

س: ...

ج: بله، در کجا؟ در همین جا.

س: ...

ج: چرا بی معنا می شود؟

س: ...

ج: این برای این صغری است. اما اطلاع ظنّ الان چطور است؟

س: ...

ج: عجب است، «إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» که صغری را دارد بیان می کند، خب هیچی از این در نمی آید تا کبری را به آن نجسبانبیم. «و إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» کبری است، اینها «إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» پس به درد اینها نمی خورد. ببینید آن جمله اوّل که نمی گفت به درد نمی خورد، آن جمله اوّل بیان صغری است، بیان صغری تا ضمّ به کبری نشود چیزی از آن در نمی آید.

س: ...

ج: آن این آیه نبود.

س: همین بود.

ج: اگر ملامت بگوییم از آن فهمیده می شود بله، اما اگر بگوییم این بیان صغری می کند. دیروز می گفتیم این ملامت از آن فهمیده می شود اما اگر بیان صغری می کند تا آن کبری را به آن بچسباند آن وقت نه.

این یک بیان، حالا فعلا...

س: در ظهورات این ادله مناقشه کردند دیگر؟ یعنی کأنّ تصمیم دارند که اگر اینها ظهوراتش تمام بشود

رادع می شود.

ج: بله بله.

بیان دوم...

س: حاج آقا در «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» آن عدم ... رفته است روی خود ... آنجا هم اگر محفوف

باشد به یک سیری صغریات خاص جلویش را می گیرد؟ چون عمومیت دیگر رفته است ...

ج: آنجا حرفمان این بود که در آن آیه شریفه چنین سیاقی وجود ندارد.

س: حالا بر فرض که باشد آیا مانع می شود از این ادات عموم؟ بر فرض که سیاق موجود باشد مثل همین

...

ج: ببینید آن حرف بر سر این است که آیا سیاق موجب تقييد می‌شود یا موجب اجمال می‌شود یا نه در بحث فقه بیان کردیم که باید در آن تفصیل داد، شیخنا الاستاد دام ظلّه منکر بودند، می‌گفتند سیاق باعث تقييد نمی‌شود، باعث اجمال نمی‌شود و لذا در حدیث شریف رفع «رُفِعَ ما لا يعلمون» با اینکه این ما در بقیه جمله‌ها شبهات موضوعیه است «ما استکرها علیہ، ما اضطرّوا إلیہ» آنها شبهات موضوعیه است، به این قیاست گفتند چون سیاق اینچنینی است پس رُفِعَ ما لا يعلمون هم ما یعنی شبهات موضوعیه و حال اینکه ما می‌خواهیم برای شبهات حکمیّه به آن استدراک کنی. ایشان در این بحث می‌فرمودند که ما سیاق را قبول نداریم، سیاق قرینیت ندارد فلذا ما می‌خواهیم عموم است هم شبهات موضوعیه را می‌گیرد هم حکمیّه را می‌گیرد و لو اینکه «ما اضطرّوا إلیہ و ما استکرها علیہ» فقط شبهات موضوعیه باشد. این یک بحث.

ما یک تفصیلی دادیم در اینکه کجاها ممکن است سیاق مانع باشد و کجاها سیاق مانع نمی‌شود. این دیگر بحثش در بحث سیاق.

س: در شیوه ... ایه ۲۸ سیاق را از آیه ... می‌خواستیم برداشت کنیم ...

ج: بعدی و قبلی هر دو بود.

س: اصلاً ترتیب آیات را انسان می‌تواند استناد کرد؟

ج: حالا یک حرفی هست که بله در قرآن شریف اصلاً سیاق ... یک حرفی است در بحث سیاق که در جاهای دیگر اگر سیاق حجّت باشد در قرآن شریف حجّت نیست به خاطر اینکه اینها تدریجی التّزول بوده است و ممکن است بین آیه قبل و آیه بعد اصلاً سالیان متمادی فاصله بوده و اصلاً ربطی به هم ندارد، بعد اینها چینش شدند کنار همدیگر. بنابراین در آیات مبارکات سیاق را بعضی‌ها به این وجه انکار می‌کنند اما در جایی که متکلم واحد در زمان واحد یک مطلبی را می‌فرماید آنجا سیاق ممکن بگوییم قرینیت دارد. خطبه‌ای که امیر المؤمنین در یک مجلس خواندند سیاق ممکن است قرینیت داشته باشد. و همچنین یک زیارتنامه‌ای است که یک زیارتنامه انشاء شده است این سیاق ممکن است در ظهور جملاتش دخالت داشته باشد، اما کلماتی که نه، سالیان متمادی به لحاظ‌های متمادی گفته شده است و ربطی به هم نداشته است و حالا به یک شکلی اینها کنار هم چیده شده است، آیا در اینجا می‌توانیم بگوییم سیاق دخالت دارد در ظهور یا نه؟ اینها یک بحث‌هایی است که دیگر باید در محلّ خودش بشود اینها. خب بله ممکن است اینطور باشد اما پیامبر که دستور فرموده است که اینها را اینطور کنار هم بچینید ممکن است برای این جهت باشد، آیا ممکن است این حرف را بزنیم یا ممکن نیست؟ اینها دیگر بحث‌هایی است که مربوط به جای خودش است.

پس یک اینکه از راه سیاق بگوییم.

دو: «لشهادة أو لأنّ التعليل بعدم إغناء الظنّ عن الحقّ يخصّه بما كان المطلوب هو الوصول الى الحقّ و الواقع، كما هو الحال في أصول الدّين، فلا يعمّ الفروع التي يكون المطلوب فيها تفرّغ الذمّة تجاه الواقع بالعمل بما هو حجّة عليه شرعاً بلا حاجة للوصول إليه.»

بيان دوّم برای اينکه بگويم اين آيات مربوط است به اصول دين اين است که ذيل آيه شريفه چه بود؟ «إنّ الظنّ لا يعنى من الحقّ شيئاً» يعنى در جايی که شما دنبال حقّ و واقع هستيد مظنه کفايت نمی کند در آنجا. خوب کجا است که ما دنبال واقع و حقّ هستيم؟ در اصول دين، اما در احکام شرعيه ما به دنبال واقع نيستيم، دنبال حجّت بر واقع هستيم حالا می خواهد موافق با واقع باشد می خواهد مخالف با واقع باشد. ما دنبال اين نيستيم در احکام شرعيه که فلان چيز را می گويم حرام است يا واجب است که واقعاً حرام است يا واجب است، ما دنبال اين هستيم که حجّت بر چه چيزی واقع شده است، بر هر چيزی حجّت واقع شده باشد آن را انجام بدهيم يا ترک کنيم، حالا مطابق با واقع باشد يا مطابق با واقع نباشد ولی آن جايی که حتماً وظيفه داريم که دنبال واقع باشيم. ما در تکاليف شرعيه و احکام شرعيه وظيفه نداريم که دنبال واقع باشيم، آنچه که وظيفه داريم اين است که به دنبال حجّت بر واقع باشيم، معذّر و منجز نسبت به واقع باشد.

س: ...

ج: واقع بما أنّه واقع مطلوب ما، يعنى آنچه که دنبالش هستيم اين است که ما نسبت به واقع چه داشته باشيم؟ نسبت به واقع مسؤليتى نداشته باشيم، يا معذور باشيم يا ممتثلش باشيم هر چه هست اما حالا حتماً واقع چيست؟ نمی دانيم واقع چيست.

س: يعنى از اول دنبال امتثال نيستيم، دنبال ...

ج: چرا، هم امتثال هم ... نه، دنبال اين هستيم که اداء وظيفه کرده باشيم در مقابل انو، حالا اداء وظيفه کرده باشيم، اداء وظيفه به اين نيست که آن را به دست بياوريم، اداء وظيفه به اين است که اگر کاری بکنيم که يا امتثال کرده باشيم يا معذور باشيم. ما نسبت به احکام شرعيه واقعيه اينطور هستيم ديگر. مثلاً خود مجتهد، مگر خود مجتهد يقين دارد که حکم خدا اين است؟ می گويد شايد خطا کرده باشم، اما حجّت بر اين دارم.

س: ...

ج: امور اعتقادی دنبال واقع هستند.

س: ...

ج: نه نه، حجّيت قطعیه به واقع، به دنبال کشف واقع هستيم در آنجا، يعنى حجّت قطعیه ای که واقع را برای ما روشن کند، اما اينجا نه.

س: ... عمل به سیره از چه باب است؟

ج: عمل به سیره، ببینید سیره درست است که مواردی یقین برای ما ایجاد کند ولیکن سیره هم اینطور نیست که یقین بیاورد.

س: ...

ج: از باب به اینکه حجّت بر واقع است، چون ظاهر حال شارع بر این است که قبول کرده است، ظاهر حال است، ظاهر که تصریح نیست، چون حجّت بر واقع است مثل خبر واحد، مثل یک ظاهر، این هم همینطور، حجّت بر واقع است. این سیره به ضمیمه سکوت شارع حجّت بر واقع می‌شود اما کشف واقع نمی‌کند صد در صد مگر اینکه آن مواردی که شما از راه نقض غرضی چیزی که برهان عقلی است بتوانید، اما گفتیم دلیل واضحی چیست؟ دلیل واضحی همین ظهور حال است فلذا یقین آور نیست.

س: ...

ج: نه.

س: یعنی از اول بگردد و ...

ج: بله

س: ...

ج: لازم نیست برود واقع را پیدا کند.

س: ...

ج: خوب است، کار بدی نیست، ممنوع نیست ...

س: ...

ج: ممنوع نیست که آدم برود واقع را به دست بیاورد، خیلی هم خوب است اما ملزم عقلی بر این کار نیست، شما باید آنچه که ملزم عقلی دارید این را چکار کنید؟ از عهده آن بر آید، یا به یکی امتثال کردید یا عذر داشته باشید در مقابل مولی، ملزم عقلی ندارید. اما در اصول عقائل ملزم عقلی دارد که مبدأ را ایمان بیاورد، صفات مبدأ را ایمان بیاورد. آنجا ملزم عقلی بر این وجود دارد، شرع هم همین را از ما خواسته است پس بنابراین در اصول عقائد آن هم نه در همه عقائد و معارف، در بخشی از آنها ...

خب این آیه، میرزای قمی رضوان الله تعالی علیه اینطور فرموده است: فرموده است چون فرموده است که «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» پس این آیه ناظر است به آنجایی که ما لازم داریم حق را به دست بیاوریم، اما آنجایی که به دنبال حق واقعی نیستیم، آن امر واقعی نیستیم آنجا نه.

س: ... اگر روایاتی داشته باشیم که علم آور نباشد اما حجّت باشد ...

ج: حجّت نیست دیگر آنجا.

س: چرا دیگر، در اطلاق فقه، در باب فقه این حجّت است اما باز هم علم آور نیست دیگر. اگر همین

روایات در بعضی از ...

ج: همین را دارم می گویم دیگر، در باب اصول عقائد روایات ظنیّه و لو اینکه سندش هم تامّ و اعلائی باشد حجّت نیست. چرا؟ برای اینکه حساب نمی کند آن را که. مگر اینکه متواتر باشد سنداً و دلالت هم نص باشد که یقین بیاورد، و الاّ از باب خبر واحد و خبر حجّت و سندش درست است و ... اینها برای فقه است، فقه اصغر است، در فقه اکبر نه خبر واحد حجّت نیست در آنجا. گفته اند دیگر آقایان فرموده اند ... بله ما می گوئیم مثلاً خدای متعال کسی بخواهد ... می گوید خدای متعال صادق است چون امام صادق علیه السلام در آن روایت زراره نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود خدا صادق است! با اینکه نمی توانیم. بله مگر یک آدمی باشد خیلی به خدمت شما عرض شود طیب النفس که با چنین چیزی یقین برایش پیدا می شود. که خیلی آدم ساده ای است و شکوک و اینها در قلبش نیست و فلان و اینها هم نیست برایش یقین پیدا می شود. بعضی عوام واقعاً همینطور هستند. یک آدمی یک عالم که مثلاً سید هم باشد و قیافه اش هم نورانی باشد تا یک حرفی می زند همین است، حکم واقعی همین است همه چیز همین است. خب آنجا اشکال ندارد. اما برای کسی که اینچنین نیست یقین برایش پیدا نمی شود فلذا بزرگانی فرموده اند که خبر واحد در آنجا حجّت نیست مگر اینکه خبر متواتر بشود، ضم بشود خبرهای متواتر با یکدیگر و دلالت هم به گونه ای بشود که انسان را به قطع برساند. مثل اینکه ما الان یقین داریم به امامت ائمه هدی علیهم السلام، خب چرا؟ به خاطر اخبار متواتره و قرائن متعدده که به هم ضمیمه شده است و یقین داریم موسی ابن جعفر سلام الله علیه امام هفتم است. اینها روایات است و ادله تاریخی است اما آنقدر فراوان است و ضمّ به هم شده است که برای ما ایجاد یقین می کند.

اما اگر ایجاد یقین نکرد خب وقتی ایجاد یقین نکرد برای ما یقین نمی آورد دیگر، حجّت نیست برای ما دیگر.

س: اگر متضمّن تکلیف احتمالی باشد چه؟

ج: به اندازه تکلیف اعتباریه اش چرا.

س: تکلیف اعتباریه، یعنی فلان چیز معتقد شد خبر واحد یا به فلان چیز معتقد نشد؟

ج: بله، آن اشکالی ندارد، اما آن وقت باید برویم اعتقاد را از ادله قاطعه پیدا کنیم. مثلاً اگر یک روایتی بود

که می گوید «یجب الاعتقاد به اینکه در روز قیامت چه خواهد شد»

س: یا رجعت مثلاً.

ج: بله، یا به رجعت می‌گویند که باید اعتقاد پیدا کنید. آن وقت من باید بروم به دنبال ادله رجعت تا برایم یقین حاصل بشود، نه از این روایت.

س: حاج آقا ولایت فقیه در مقبوله عمر ابن حنظله ...

ج: مگر ولایت فقیه اصول دین است؟

س: بحث کلامی است دیگر.

ج: نه، فقهی است، منصب قضاء دارد، منصب افتاء دارد، منصب ولایت امر دارد، تقلیدی هم هست. ولایت فقیه امر تقلیدی و هر کسی باید طبق آن تقلیدی که دارد ...

س: آدرس داده است به مرحوم شهید صدر ...

ج: اینها مثل اینکه امروز بنا نیست جلو برود.

س: به مرحوم صاحب قوانین آدرس نداده است، به ...

ج: اینجا که آدرس داده است به قوانین دیگر.

س: ...

ج: سه بله، آن آخری اش بله.

می‌فرماید که: «أو لأنّ التعلیل بعدم إغناء الظنّ عن الحقّ» که فرموده است إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً و به این تعلیل کرده است، «یخصّه (تخصیص می‌دهد این نهی از عمل به ظنّ را) بما كان المطلوب» به آن موردی که مطلوب وصول به حقّ و واقع باشد کما اینکه «هو الحال» این مطلوب بودن وصول به حقّ و واقع همین حال را شأن است در اصول دین، بنابراین «فلا یعمّ الفروع التي یكون المطلوب فيها تفریغ الذمّة تجاه الواقع» اینکه ما ضمّه خودمان را در مقابل واقع فارغ کنیم و از عهده برآییم. تفریغ ضمّه بالعمل بما هو حجّة علیه، حجّت بر واقع است شرعاً بدون حاجت به وصول به واقع.

خب این مناقشه که حالا دلیلش یا سیاق باشد یا این فرمایش باشد روشن است که اگر ما اینها را هم بپذیریم این همه آن آیات را جواب نمی‌دهد، آن آیاتی را جواب می‌دهد که در چنین سیاقی واقع شده باشد، یا آن آیه‌ای را جواب می‌دهد که بله تعلیل به «إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً» باشد اما همه آیات که اینطور نیست.

می‌فرماید «و هذه المناقشة لا مجال لها الا بالنسبة الى ما ورد في سياق الأمور الاعتقادية أو ما علّل النهی فيه بالتعلیل المذكور» یا آن که تعلیل شده است نهی در آن مورد به تعلیلی که ذکر شده است که همان فرمایش



شهید صدر است. «و أمّا مثل قولہخ تعالیٰ: «و لا تَقْفُ ما لیسَ لکَ بہِ علم» الذی ورد فی سیاق الفروع العملیة (کہ خواندیم) و علل النهی فیہ» بہ اینکہ سمع و نظر و فؤاد، گوش و چشم و دل اینها مسؤل هستند «کلّ اولئک کان عنہ مسؤلًا فلا مجال لها بالنسبة إلیہ.» خب این مسموعات را شامل می‌شود، مبصرات را شامل می‌شود، آن امور دلیل را ہم «إنّ بعض الظنّ اثم» فؤاد را می‌گوید، در دلش ظنّ بد می‌برد بہ یک مسلمی، بہ یک آدم مؤمنی، خب این فؤاد است دیگر.

بنابراین این آیہ شریفہ «لا تقفُ ما لیسَ لکَ بہِ علم» بہ سیاقش نگاه کنیم قبل و بعد و بہ تعلیلش نگاه کنیم همه با فروع دین ہم سازگار است و تعلیل ہم بہ آن مطلب نشده است بنابراین این جواب اولّ نسبت بہ این آیات تمام نیست. اگر نسبت بہ آن آیات تمام باشد نسبت بہ این آیات تمام نیست.

«المناقشة الثانية: عدم كفاية الاطلاق في الردع»

جواب دوّمی کہ داده شده است همین بحث‌هایی است کہ قبلاً تفصیلاً خواندیم؛ گفته است این آیات بخواهد رادع از سیرہ عقلاء بہ طرق ظنیہ باشد این بہ اطلاقش اینجا را می‌گیرد و ما در رادع گفتیم رادع بہ اطلاق و عموم نمی‌شود سیرہ را ردع کرد. این ہم جوابش آنجا گفته شد کہ اگر بناء بر براندازی باشد بلہ اما اگر بناء بر اعلام موقف باشد نہ.

«المناقشة الثانية: عدم كفاية الاطلاق في الردع: إنّ الدلالاتها (دلالت این آیات علی الرادعیه) إنّ تمّ (اگر بیذیریم و آن اشکال قبلی نباشد و اشکال بعدی کہ می‌گوییم نباشد اگر بیذیریم) فإنّ ما هی بالإطلاق و مجرد حدود اطلاق أو عموم لا یکفی فی الردع عن السيرة العقلائية الشديدة الرسوخ في أذهان العقلاء لآنها تمنع» زیرا این سیرہ عقلائیہ شدیدة الرسوخ در أذهان عقلاء منع می‌کند و جلو می‌گیرد از انعقاد ظهور بر خلافتش، بلہ در غیر سیرہ اینچنینی کہ راسخ مرسوخ اینچنینی باشد «من السیر العقلائية يمكن الردع به» پس این حرفی کہ قبلاً زدیم کہ یک حرفی بود کہ اصلاً سیرہ عقلائیہ کذائیه مانعاز انعقاد ظهور می‌شود.

س: آنجا گفتیم اگر نص هم باشد ...

ج: اینجا دیگر بہ خصوص بود دیگر، چون همه آنجا را نمی‌گفتند. اما اینکہ حتماً خیلی قائل داشت همین بود کہ اگر اطلاق یا عمومی سیرہ راسخه مرسوخه کذایی بود جلوی اطلاق را اصلاً می‌گیرد و نمی‌گذارد اطلاق منعقد بشود اصلاً و ابدأً. یعنی مردم وقتی می‌بینند قرآن گفته است «إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً» اصلاً ذهنشان نمی‌رود بہ اینکہ دارد اعتماد بہ حرف راستگو معتمد را هم می‌گوید عیب دارد، اصلاً چنین اطلاق در ذهن آنها نقش نمی‌بندد. «لا تقفُ ما لیسَ لکَ بہِ علم» دنبال علم نرو اصلاً بہ ذهنش نمی‌آید کہ بہ حرف آدم

۱۳۹۷/۱۱/۱۴

جلسه پنجاه و ششم

راستگو معتمد اکتاء کردن اشکال دارد، فلذا انصراف دارد. حالا این بیان غیر از آن بیانی است که من از خارج گفتم، آن یک حرف دیگری است. آنچه که قبلاً گفتیم این است که اصلاً نمی‌گذارد اطلاق منعقد بشود. خب این را اگر کسی قبول کرد که اینجا آدرس داده است که در صفحه ۹۲ بیان کرده است، خیلی خب پس این هم یک جوابی که عده‌ای داده اند. یک جواب دیگر آن وقت این است که بگوییم اطلاق به درد نمی‌خورد اینجا که آن هم جوابش همان بود که گذشت.

«و هنا مناقشة آخر قد وقعت مورد النقص و الإبرام بما يطول ذكره هنا» و ما مناقشات دیگری هم در مانحن فیه وجود دارد که آن مناقشات مورد نقض و ابرام واقع شده است به مقداری که دیگر ذکر کردن آنها در اینجا موجب طولانی شدن می‌شود. «و من أراد الإطلاع عليها فاليراجع كلمات الأعلام في الأصول عند البحث عن صلاحية تلك الأدلة للرأعية و قد تركناها لأجل الإختصار» که مثلاً به بعضی از آنها اشاره کنم که حالا بعداً مراجعه می‌فرمایید؛

یکی این است که مرحوم آقای نائینی - شاید دیروز هم عرض کردم یا پریروز - مرحوم آقای نائینی فرموده است که در موارد امارات عقلائییه اصلاً علم حاصل می‌شود، تخصص موضوعی دارد، اینها گمان نیست اینها علم است، از خبر واحد از اینها مردم علم پیدا می‌کنند، اینها را می‌گویند علم عرفی، علم است، می‌گوید می‌دانم، از کجا می‌دانی؟ زید به من گفت. مردم اینطور می‌گویند، می‌گویند می‌دانم، از کجا می‌دانی؟ زید به من گفت. خب همینجا تعبیر علم می‌کند و این را مصداق علم می‌پندارد، مصداق علم می‌داند، پس علم در معنای عرفی اش شامل این هم می‌شود، پس بنابراین یا اینطور بگوییم. یا بگوییم علم و لو در معنای عرفی اش شامل نمی‌شود اما عرف در مصداق مرجع است همانطور که در مفهوم مرجع است و عرف این را هم مصداق علم می‌شمارد. پس یا می‌گوییم اصلاً مفهوم علم در نظر عرف یک معنای وسیعی دارد که شامل این موارد هم می‌شود، یا اگر مفهوم علم خودش شامل نمی‌شود عرف این را مصداق او می‌انگارد. این هم مثلاً یکی از جواب‌هایی است که داده می‌شود. «و هنا أجوبة أخرى» که در آن ابواب ذکر شده است.

بله یک جواب چون آنجا درست ذکر نشده است ما می‌خواهیم اینجا اضافه کنیم این جواب را؛  
«نعم ينبغی أن يضارّ الي ما ذكرنا مناقشة أخرى و هي إنّنا نعلمُ إجمالاً بأنّ هذه الآيات لا ... للرأعية عن العمل في أمانة الظّنية العقلانية لأنّها كانت لمرأه و مسمع من المتشرّعه و كانوا يقرّونها مراراً و مع ذلك استمروا على عملهم بالأمارات الظّنية (که خبر ثقه است) و لم يرتدعوا و لم يتوقفوا عن العمل بها فإنّ ذلك قرينة على عدم انفعال ردعه»

ببینید یک دلیل اینی می‌خواهیم بیاوریم برای اینکه این آیات رادع نیست، وجهش هم چیست رادع است نمی‌دانیم. اما یک دلیل اینی داریم که اینها رادع نیست. آن دلیل اینی چیست؟

این است که این آیات به مرآ و مسمع چه کسی بوده است؟ متشرّعه، رواة، محدّثین، زراره، محمّد ابن مسلم و و و و و در عین حال همه اینها به خبر واحد ثقه عمل می‌کردند، این کاشف از چیست؟ از این است که اینها تلقّیشان این بوده است که از نظر شرعی این آیات ربطی ندارد، رادع این کار نیست. اگر یک آیه رادع این کار بود اینها یتفقون بر عمل به خبر ثقه در شرعیات. خب تمام ... من الطّهارة الی الدیّات ما احکام شرعیه که هم آنها استفاده می‌کردند همه از چیست؟ همین خبرهای واحدی است که ذکر شده است، ما دیگر چیزی غیر از اینها که نداریم، یا همین است که در کافی است، همین است که در من لا یحضر است، همین است که در تهذیب است، در استبصار است، در سایر کتب روایی ما است، همین‌ها هم خبر واحد است، اصحاب همه همیشه به همین‌ها عمل می‌کردند.

پس عمل به اینها که واجد شرایط باشد و روایتش ثقه باشند و چه باشند و معارض هم نداشته باشند معلوم می‌شود اینها مدلول به آیات نیستند، اگر بودند که اینها عمل نمی‌کردند. حالا چرا؟ نمی‌دانیم.

این جواب اجمالی است، جواب تفصیلی که بدانیم چرا آیات رادع نیست که مثلاً بگوییم سیاق است و فلان است. یک جواب اجمالی این است که بگوییم من چرایش را نمی‌دانم ولی فقط این را می‌دانم به طور سربسته که این آیات رادع از این نیست و الاّ اصحاب اتفاق بر عمل بر اینها نمی‌کردند.

س: ...

ج: یکی دوتا در تاریخ اسلام پیدا شده است که آنها را هم گفتیم. این اواخر هم یک آقای محمودی بود که فوت شد که همین کسی که مستدرک نهج البلاغه نوشته است ایشان هم همان حرف آنها را می‌زد.

«إنا نعلم اجمالاً بأنّ هذه الآيات» ما این علم اجمالی را داریم که «إنّ هذه الآيات لا تصلح» برای رادعیت از عمل به آماره ظنّیه عقلائیّه، چرا؟ لأنّ این آیات کانت به مرآ و مسمع هم در دیدگاه و هم شنیدنگاه متشرّعه بود، هم می‌شنیدند و هم می‌خواندند و می‌دیدند. «و کون یقرئونها مراراً و مع ذلک استمروا علی عمله بالأماراة الظنّیه کخبر ثقه و لم یرتدعوا» مرتدع نشدند از عمل به این خبر ثقه «و لم یتوقّفوا عن العمل بخبر ثقه فإنّ ذلک قرینه علی عدم انفهام الردع عنها و إن لم یتبین لنا کیفیت تخریج ذلک» خب این قرینه است بر عدم فهمیده شدن ردع از این آیات اگرچه متبیین و آشکار نباشد برای ما چگونگی تخریج ذلک فنیاً، اینکه چرایش این تخریج فنی اش یعنی بیان فنی اش و آن لمّش برای ما روشن نشد اما إنّ می‌فهمیم که شامل نمی‌شود. حالا ممکن است مخصّص داشته است، با مخصّص به دست آنها رسیده است که «إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً» الاّ در احکام،

حالا یا به سیاق، یا به تعلیل یا به اینکه این علم است یا به اینکه مخصّص داشته است، بالاخره به یک چیزی که آن چیزش را ما نمی‌دانیم.

س: ...

ج: باشد، مگر قرآن تخصیص نمی‌خورد؟ «أحلّ الله البیع» بیع ربوی که در قرآن نیست.

س: یعنی مخصّص متواتر بوده است که علم آوردند به آن ...

ج: یا محفوف به قرینه‌ای بوده است، خودش از پیغمبر شنیده یا از ائمه ...

س: ...

ج: چرا، بله. این همه خودشان گفتند این روایات را بنویسید حفظ کنید نقل کنید به آنها، معلوم می‌شود که حجّت است که می‌گوید. آنها که خیلی آسان بوده برایشان، آنها که واقعاً مزاوله داشته‌اند با ائمه، حالا آنها که در شهرهای دور مثل قم بوده‌اند و... اما آنهايي که در خودِ مدینه بوده‌اند، خودِ کوفه بوده‌اند به ائمه ... خیلی روشن بوده است برایشان و خیلی واضح می‌شده برایشان.

س: خودِ ادله مثبت حجّت سیره خودش وارد بر اینها نیست؟

ج: نه، چون آن مشروط به عدم ردع بود این دارد می‌گوید ردع می‌کند، شما باید یک کاری بکنید که رادعیت آیات را از بین ببرید، چون حجّت سیره مشروط به ردع بود، به این بود که ردع نشود، این دارد می‌گوید این آیات رادع است.

س: در مورد بعضی سیره‌ها مثلاً گفتیم که ...

ج: بله اگر یک سیره خاصی یک ویژگی خاصی داشته باشد از غیر راه ... فهمیدیم آن البته مخصّص می‌شود.

س: ...

ج: نه، لازم نیست به دست ما برسد، همین که ما می‌دانیم مخصّص داشته است، نسبت به اینها مخصّص داشته است، یا یک وجه دیگری داشته است. این علم اجمالی برای ما کفایت می‌کند.

ما در جواب‌هایی که، اصلاً در همه این جواب‌های شبهاتی که وجود دارد ما دو راه برای جواب داریم:

یک جواب تفصیلی داریم که بیاید حلّاجی کند و مورد را بحث کند. یک جواب اجمالی هم وجود دارد.

مثلاً خیلی موارد که اتفاقاً باید همین جواب اجمالی را هم بدهیم، مثلاً می‌گوید تا فلسفه حجاب برای من

روشن نباشد من حجاب نمی‌کنم، باید فلسفه حجاب را برای من روشن کنید. حالا بیایید فلسفه حجاب را

برایش روشن کنید باید حکمت‌هایش را بگویید، فلسفه اش را بگویید و یکی یکی توضیح بدهی. یک راهش

هم این است که بگویی خدا را قبول داری یا نداری؟ خدا حکیم است یا نه؟ خدا گفته است ... پس معلوم می‌شود حکمت دارد. این جواب اجمالی که یعنی از این کشف می‌کنیم که یعنی فلسفه درستی دارد، حکمت درستی دارد، یک وجه درستی دارد و الا او این را نمی‌گفت. ما بیشتر چیزها را اگر بخواهیم تک تک جواب بدهیم اصلاً عقلمان هم به آن نمی‌رسد، اگر آدم اینطوری هم باشد که تا فلسفه اش روشن باشد - که این خروج از عبودیت محض است - عبودیت محضه این است که من نمی‌دانم، کاری به این کارها ندارم، تو گفتی چشم. حالا اگر یک آدمی باشد که می‌خواهد بگوید که نه برای من باید فلسفه هم داشته باشد، حکمت هم داشته باشد تا آنجا ... که این مرتبه نازل است نسبت به آن، این هم بد نیست اما نسبت به آن مرتبه نازل است.

خب پس دو راه دارد؛ یکی اینکه تک تک برود سراغ فهم علل و اسباب و حکمش و یکی هم اینکه بگوید اینها از کسی صادر شده است که او حکیم است، پس حکمتی دارد حالا و لو به آن نرسیدیم.

می‌فرمایند که «فإنّ ذلك قرينة عدم انفعال الردع عنها و إن لم يتبين لنا كيفية تخريج ذلك فنياً و بحسب القواعد» و کیفیت تخريج آن به حسب قواعد برای ما روشن نشود. «فإن المهمّ في حجّة السيرة عدم صلاحية الأدلّة للرّدع لا وجه ذلك» آنچه که برای ما لازم است این است که این صلاحیت ندارد نه اینکه وجه صلاحیت نداشتنش چیست، آن برای ما مهم نیست.

س: احراز عدم و عدم احراز ...

ج: در اینجا نه

«و أنّه محذورٌ ثبوتی» و اینکه آیا آن وجه عدم رادعیت یک محذور ثبوتی است مثل دور که عده‌ای گفته بودند و گفتیم، یا یک وجه اثباتی است مثل انصراف یا چیزهای دیگر. «والحاصل أنّ هذه الآيات لا تصلح للرّادعية عن السيرة فلا يتمّ الوجه الأوّل لإثبات الردع العام»

خب، پس وجه اولی که اقامه شد برای اثبات ردع عام که می‌گوییم این آیات رادع است از عمل به غیر علم و اتّکاء به غیر علم مطلقاً این تمام نشد.

این مناقشه ثالثه، آیا این مناقشه ثالثه تمام است یا نه؟ «و يمكن الإجابة عليها بأنّ الذي ثبت بعمل المتشرّعه هو عدم رادعية تلك الأدلّة بالفعل بالنسبة إلى السيرة العقلانية التي استمرّوا على العمل بها بعد حروف تلك الأدلّة مثل العمل بخبر التّقه لا عدم صلاحيتها للرّدع عن السيرة العقلانية في نفسها» خلاصه جواب این است که این راه برای چه خوب است؟ برای آن مواردی که یقین دارید متشرّعه به آن عمل می‌کردند، اما آن جایی که یقین ندارید آنجا رادعیت آیات را این وجه از بین نمی‌برد. شما اگر بخواهید بگویید این آیات اصلاً هیچ کجا نمی‌تواند رادعیت داشته باشد به این وجه، غلط است. این وجه فقط کجا می‌تواند بگوید رادعیت ندارد؟ همان

جایی که متشرّعه حتماً عمل می‌کردند. اما آن جایی که ما شک داریم متشرّعه عمل می‌کردند یا نمی‌کردند آنجا نه.

مثلاً فرض کنید ما نسبت به احکام می‌دانیم متشرّعه به خبر واحد عمل می‌کردند، اما آیا در موضوعات خارجی هم متشرّعه به خبر واحد عمل می‌کردند یا نه دائر مدار بیّنه بودند؟ نمی‌دانیم، شاید دائر مدار بیّنه بودند به خاطر این روایاتی که می‌گویند «حتّی تستبین أو تقوم به البینه» ما علم نداریم که متشرّعه در موضوعات به خبر ثقه تنها و خبر عدل تنها عمل می‌کردند. بله در احکام درست است.

پس بنابراین این مناقشه سوّم نمی‌تواند بگوید این آیات صلاحیت بر رادعیّت مطلقاً ندارند، می‌تواند بگوید در فقط در حوزه‌ای که ما یقین داریم متشرّعه عمل می‌کردند صلاحیت رادعیّت ندارد، اما در غیر آن صلاحیت رادعیّت دارد، منها همین سیره‌ای که ما امروز داریم.

حالا از آن روایت هم صرف نظر بکنید، اگر جواب‌های دیگری نداشته باشیم! مثلاً امروز در دنیا مرسوم شده است، من نمی‌دانم این آزمایش‌هایی که می‌کنند که انتصاب‌ها را درست می‌کنند، آیا این به حسب علمی قطع آور است یا یک حدس ظنّی برای انسان می‌آورد؟ این یک چیز تخصصی است و من الان اطلاع ندارم که این آزمایشی که می‌کنند که فرد را به یک فرد دیگری منتصب می‌کنند آیا این علم آور است یا نه؟ خب اگر مظنه می‌آورد، حدس ظنّی می‌آورد خب این آیه می‌گوید «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» «أَنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» اگر امروز از فقهاء استفتاء کنند که این آزمایش‌ها چطور است، می‌گوید که «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» اگر جواب‌های دیگر نداشته باشد می‌گوید که این رادع است دیگر.

س: مصداق رجوع به اهل خبره نیست؟

ج: خود آن اهل خبره چطور می‌توانند به این اتّکاء کنند؟

س: ...

ج: نه، آن که اهل خبره‌ای است که برایش یقین نمی‌آورد، اهل خبره خودش برایش مظنه می‌آورد. مثل اینکه فقیه، فقیه خودش اهل خبره است اما فقیه می‌تواند به مظنه‌هایی که از راه استحسان برایش پیش می‌آید اتّکاء کند؟

س: معمولاً اهل خبره در قیمت گذاری‌ها و اینها ...

ج: نه، به علم می‌رسد، می‌گوید من می‌دانم.

س: ...

ج: آیه حدس را هم می‌گیرد دیگر، حدس ظنّی را می‌گیرد.

س: ...

ج: بله، حدسی است ولیکن در قیمت. حدس قطعی است یا ظنی است؟

س: ظنی است.

ج: ظنی است حجت نیست، آیه دارد ردع می‌کند، شما باید دلیل بیاورید. باید دلیل بیاورید و آن حدس ظنی را از تحت این آیات خارج کنی، یا آیات را یک کاری بکنی و جواب‌هایی بدهی و بگویی به اینها ربط ندارد مثل میرزای قمی که گفت برای اصول دین است، یا آن جوابی که شهید صدر گفت که به قرینه ذیلش که گفته است «حق» برای اصول دین می‌شود، برای آن جایی است که حق را و واقع را بخواهی به دست بیاوری. اما اگر این را نگفتی خب بله شامل می‌شود دلیل مخصّص لازم دارد دیگر.

می‌فرماید: «جواب المنقاشه و یمكن الإجابة»

س: ...

ج: چه کسی می‌گوید ردع را نفهمیدند؟

س: ...

ج: نه، شاید ردع را نفهمیدند لعلّ تخصص برایش تراشیدند، می‌گویند درست است رادع است اما اینجا تخصیص خورده است، یک ادله‌ای از شارع رسیده است این را دارد تخصیص می‌زند. شاید اینطور بوده است.

س: ...

ج: مگر تخصص موجب اجمال آیات می‌شود؟

س: ...

ج: نه، اینجا را می‌دانیم عمل نکرده، اینجا رادع است، همین جواب همین است دیگر، اینجا را می‌فهمیم اما این باعث نمی‌شود آیه از بین برود و اعتماد پیدا کند، ظهور که دارد آیه، اطلاق که دارد، عموم که دارد، از جواب‌های دیگر صرف نظر می‌کنیم، خب این موردش را می‌فهمیم رادع نیست وجهش را هم نمی‌فهمیم، اما چه کار به جاهای دیگر دارد؟

«و یمكن الإجاب علیها بأنّ الذی ثبت بعمل المتشرّعه هو عدم الرّادعیة تلك الأدلّة بالفعل (هم اکنون) بالنّسبة الی السیر العقلانیة لو استمرّوا علی العمل بها بعد ورود تلك الأدلّة» حتّی بعد ورود تلك الأدلّة استمرّوا علی العمل بها. «مثل العمل بخبر التّقه لا عدم صلاحیة (این ادله برای ردع از سیره عقلانیّه فی نفسها، نه فی نفسها صلاحیت دارد) فإنّه لا یکشف عنه عمل المتشرّعه» این عدم صلاحیّت فی نفسها کشف نمی‌کند از او عمل متشرّعه، چرا چون عمل متشرّعه در این مورد است نه در همه موارد. «إذ لعلّ استمرارهم علی العمل ببعض

السیر کان لأجل احراز وجود مخصّص لتلك الأدلة (نسبت به اینجا) کورود نصّ من المعصوم علیه السلام رقم صلاحية (آن ادله برای رادعیّت فی نفسها) «آن ادله فی نفسها صلاحیت برای رادعیّت داشته است اما یک روایاتی متواتره محفوف به قرینه وارد شده است که عمل به خبر ثقه در احکام اشکال ندارد، خب تخصیص زده است. «و علیه فلو کان هناك سيرة شكّ فی استمرار عمل المتشرّعه علیها أو حدثت سيرة فی عصر متأخر عن عص المعصومین علیهم السلام فلا يمكن نفي رادعية تلك الأدلة بالنسبة إليها (به این بیان مذکور)» باید بیانات دیگر بیاید این بیان سوّم با این نمی توانید بگویید.

پس بنابراین اگر جواب های دیگر نباشد ما به همین آیات رادع عن العمل بغير علم و ظنّ می توانیم تمسک کنیم و بگوییم اسناد رسمی حجت نیست. این آزمایشاتی که برای الحاق انجام می شود اگر قطع آور نباشد حجت نیست و و همینطور.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.